

شهنشاه، هخامنشیان، کوروش، داریوش، تاریخ 2500 ساله!  
همه ما بارها و بارها این ها را شنیدیم و بهشان افتخار می کنیم اما چقدر اطلاعات در موردشان داریم؟  
بحث در مورد زندگی داریوش یک چالش خطرناک و در عین حال بسیار جذاب است.

## پادشاهی که خورشید در اقلیمش غروب نمی کرد

برای اینکه وارد داستان داریوش شویم، بر می گردیم به حدود 9 سال قبل از اینکه داریوش پادشاه شود.  
زمانی که کوروش از دنیا رفته و بنا بر وصیتی که کرده پسرش کمبوجیه جانشین او شده است.  
مهم ترین اقدامی که در دوران 8 ساله کمبوجیه افتاد، لشکرکشی او به مصر بود.  
لشکرکشی که کوروش قصد انجام آن را داشت اما مرگ این اجازه را به او نداد.  
کمبوجیه بعد از ثبات پادشاهی اش و جمع کردن یک سپاه بزرگ به مصر لشکر کشید و آنجا را فتح کرد.  
او قلمرو بزرگ پادشاهی را از آنچه که بود هم، بزرگ تر کرد.  
بعد از این فتح، بنا بر قوانین مصر، کمبوجیه رسماً لقب فرعون مصر را هم گرفت و نامشر،  
برای همیشه در لسیت فراعنه مصر جاودان شد.

کمبوجیه خیلی شبیه پدرش حکومت نمی کرد و اصلاً هم اندازه کوروش محبوب نبود.  
همیشه نگران این بود که برادر کوچکترش، بریا، بخواهد جای او را بگیرد.  
بردیا با اینکه از او کوچکتر بود ولی از کمبوجیه قوی تر بود و خصوصیات اخلاقی اش هم بیشتر شبیه پدرشان کوروش بود.  
کمبوجیه برای اینکه خانواده را تحت کنترل خودش داشته باشد با دوتا از خواهرانش به نام آتوسا و رکسانا ازدواج کرد.  
ازدواج با محارم حتی در آن زمان هم خیلی موضوع عادی نبود.  
اتفاق می افتاد که کسی این کار را بکند ولی سابقه نداشت که پادشاهی بخواهد دست به این کار بزند.  
کمبوجیه برای اینکه توجیهی برای این کار داشته باشد هیئتی را مامور کرد تا در مورد این تصمیم نظر بدهند.  
مشخص است دیگر که این هیئت نظری برخلاف نظر پادشاه نداشت و انگار بیشتر آماده توجیه تصمیم پادشاه بود تا اینکه  
بخواهد در مورد این موضوع داوری کند.

**کمبوجیه دستور قتل برادرش را داد!**

آن‌ها گفتند: پادشاه طبق قوانین، قادر به هرکاری می‌تواند باشد حتی ازدواج با خواهرانش، از طرف دیگر نگرانی‌های کمبوجیه از طرف برادرش بردیا، باعث شده بود هرچا که می‌رود بردیا را با خودش ببرد تا مبادا در نبودش بردیا قصد شورش داشته باشد.

قبل از فتح مصر، کمبوجیه تصمیم گرفت کار را یکسره کند و دستور قتل برادرش را صادر کرد. کمبوجیه برای فتح مصر، بردیا را هم با خودش برده بود ولی به دلایل نامعلومی اواسط راه، بردیا را به پایتخت برمی‌گرداند و بلافاصله یکی از سزدارانش را مامور می‌کند، که برگردد و بردیا را به قتل برساند و در نهایت بردیا مخفیانه به دستور برادر کشته می‌شود.

حالا که خیال کمبوجیه از برادر راحت شد، به سمت مصر رفت و آنجا را فتح کرد. کمبوجیه قبل از سفر طول و درازش به مصر، دوتا از روحانیون مذهبی را مامور کرده بود تا در نبودش، کنترل اوضاع کشور را در دست داشته باشند. به این روحانیون مذهبی مخ می‌گفتند و اسم کسی که مسئولیت رسمی جانشینی کمبوجیه را داشت، روحانی بود به اسم گوماته که احتمالاً رئیس روحانیون وقت ایران هم بوده است.

اداره کشور در زمان نبودن کمبوجیه دست گوماته و برادرش بود. جنگ با مصر و بعد هم لیبی و اتفاقات زیادی که برای کمبوجیه افتاد، باعث شد سفرش خیلی طولانی شود. کمبوجیه در راه بازگشت به پایتخت، نزدیک سوریه بود که بهش خبر رسید در پایتخت و در نبود او، شخصی به نام بردیا ادعای تاج و تخت کرده و گفته من پسر کوروشم و پایتخت را گرفته است.

## یکه خوردن کمبوجیه!

کمبوجیه یکه خورد و بلافاصله همان سربازی که برای قتل بردیا فرستاده بود را صدا کرد و گفت جریان چیه؟ سردار گفت: "اگر مرده می‌تواند از قبر بیرون بیاید و شورش کند، بردیا هم می‌تواند. من با چشم‌های خودم دفن شدن بردیا را دیدیم". کمبوجیه و سردار فهمیدند که در غیاب کمبوجیه، مخ‌هایی که مسئول اداره کشور شدند به او خیانت کردند و گوماته خودش را به دروغ، بردیا پسر کوروش معرفی کرده است.

کمبوجیه که متوجه داستان بردیای دروغین شد، تصمیم گرفت که هرچه سریعتر به پایتخت برگردد ولی وقتی می‌خواست سوار اسبش بشود، یک بی‌احتیاطی موجب شد خنجرش به تن خودش برود.

بعد از دیدن زخم متوجه شدند که خیلی اوضاع وخیمی دارد و کمی بعد زخم قانقاریا شد،

و بعد از 1 روز در نتیجه مسموم شدن خون، کمبوجیه مرد ولی قبل از مرگش اطرافیانش را صدا زد و ماجرای قتل بردیا و ادعای دروغین گوماته را برایشان تعریف کرد. بعضی ها تصور کردند از خودش داستان درآورده و بعضی دیگر هم حرف های او را باور کردند. در پایتخت چه خبر است؟

کمبوجیه و سردار درست حدس زدند همون گوماته بود. فاصله زیاد کمبوجیه و سپاهش از پایتخت، طولانی شدن سفرها و تصمیم های بعضا خشنی که کمبوجیه می گرفت، باعث شده بود مغ ها به این فکر بیفتند که خودشان اداره کشور را به دست بگیرند و داستان بردیا دروغین را بسازند.

### همه چیز بر علیه کمبوجیه

از طرفی هم وقتی کمبوجیه دستور قتل بردیا را داده بود، سردارش مخفیانه این کار را انجام داده بود که این مخفی کاری هم به کمک مغ ها آمد. در نتیجه خیلی ها اصلا نمی دانستند بردیا مرده است و حالا که کمبوجیه هم مرده بود، بردیا دروغین را وارث قانونی تاج و تخت می دانستند. حتی اغلب سران کشور و سپاهسان هم فکر می کردند گوماته واقعا پسر کوروش است. مخصوصا که بعد از به قدرت رسیدن، بردیا دروغین به ندرت با کسی ملاقات خصوصی می گذاشت و کمتر کسی می توانست از نزدیک ببینتش. آنهایی هم که خیلی به او نزدیک بودند جزء یاران خودش بودند و از قضیه خبر داشتند. سردار هم که بردیا را کشته بود، جرات نمی کرد علنی به همه این موضوع را اعلام کند. اگر می گفت من بردیا را کشتم، که به عنوان قاتل پسر کوروش می کشتنش حالا هم که ساکت مانده بود، بردیا دروغین داشت به کل حکومت هخامنشی فرمانروایی می کرد. این موضوع هم اصلا قابل پذیرش برای سردار وطن پرست نبود. در نهایت تمام این اتفاقات دست به دست هم دادند که ملت ادعای گوماته را باور کنند، ولی از طرف دیگر در سطح شهر شایعه اینکه ممکن است پادشاه، بردیای دروغین باشد، همچنان داغ بود. چون کمبوجیه قبل از مرگش داستان را تعریف کرده بود و داستان دهان به دهان چرخیده بود. حالا این وسط مشکلاتی هم برای بردیای دروغین وجود داشت.

## مشکلات گوماته چه بودند؟

مشکل اول گوماته، گوش هایش بود. سال ها قبل بردیای دروغین به خاطر گناهی که مرتکب شده بود، به دستور کوروش، گوش هایش بریده شده بود و او مجبور بود، گوش هایش را زیر عمامه یا کلاهش مخفی کند تا کسی متوجه نشود.

مشکل بزرگ بعدی، همسران پادشاه بودند. طبق عرف جامعه آن روز، وقتی پادشاه می مرد، تمام زن ها و حرمسرایش به پادشاه بعدی می رسید. طبیعتا خواهران کمبوجیه هم می توانستند چهره برادرشان را تشخیص بدهند.

البته در جریان سفر کمبوجیه به مصر، یکی از خواهران کمبوجیه به نام رکسانا که همسرش هم بود، سر زایمان از دنیا رفت. ولی خواهر و همسر بزرگتر یعنی آتوسا، زنده بود. برای همین بردیای دروغین، او را در خوابگاه خودش حبس خانگی کرده بود که اصلا نتواند با کسی صحبت کند.

یکی دیگر از زن های کمبوجیه که به بردیای دروغین ارث رسیده بود، زنی بود به نام "فدیمه" که دختر یکی از بزرگان عالی رتبه ها و پرنفوذ به نام اوتانس بود. اوتانس که به ماجرای بردیای دروغین شک کرده بود به دخترش گفت وقتی پیش پادشاه می روی، دقت کن بین او واقعا پسر کوروش است یا بردیای دروغین!

## ورود داریوش به صحنه سیاست!

فدیمه گفت نمی تواند این کار را انجام بدهد چراکه تا قبل از این، بردیا را از نزدیک ندیده است که حالا بتواند تشخیص بدهد این بردیای واقعی است یا نه! اوتانس به دخترش گفت تنها راهی که می توانی او را تشخیص بدهی این است که، بینی گوش هایش بریده شده است یا خیر! دفعه بعد که نوبت ملاقات فدیمه با شاه رسید، فدیمه متوجه واقعیت ماجرا شد و جریان را سریع به پدرش گفت. اوتانس مانده بود که چه کار کند.

او تصمیم گرفت فقط به چند نفر از بزرگان کشور که آن‌ها هم نگران اوضاع بودند، خبر را برساند و کلاً 7 نفر از موضوع باخبر شدند که یکی از آن 7 نفر پسر حاکم ایالت پارت بود.

## داریوش هخامنشی

این روایت در چند منبع مختلف به همین شکل آمده بود ولی روایت دیگری هم هست که شاید منطقی تر هم باشد. منبع اصلی روایت دوم از کتاب "داریوش و ایرانیان" است. در روایت دوم خبری از گوش بریده و فدیمه نیست.

کتاب می گوید:

داریوش وقتی از مرگ کمبوجیه و صحبت های قبلش مطلع شد، مطمئن بود که بردیای دروغین در حال حکومت است. برای همین به طور پنهانی سعی کرد با چند نفر از بزرگان موضوع را در میان بگذارد. پس به همراهی پدر زنش و 5 نفر دیگر از بزرگانی که می توانستند موضوع را با آن‌ها در میان بگذارند، به این فکر کردند که چه نقشه ای بکشند.

## چگونگی راس کار آمدن داریوش

ادامه داستان در هر دو روایت از اینجا به بعد یکی می شود. در هر صورت این تیم 7 نفره که باهم مشورت کردند، اول گفتند تعداد افرادمان را زیاد کنیم تا بتوانیم در مقابل گوماته قیام کرد ولی داریوش مخالف بود.

او می گفت: اگر افراد زیادی را بخواهیم در جریان کارمان قرار بدهیم، ممکن است کسی به خاطر خودشیرینی و گرفتن پاداش داستان را به دربار بگوید و تمام نقشه ها لو می رود. پیشنهاد جسورانه داریوش این بود که 7 نفری به دربار بروند و مستقیم به سراغ گوماته بروند و دخلش را بیاورند.

بعد که کشته شد هم معلوم می شود که بردیای دروغین بوده و کسی با آن‌ها کاری ندارد. مخالفان داریوش می گفتند که: "جلوی دربار ممکن است نگهبانان اصلاً اجازه ندهند که وارد شویم. اگر هم بخواهیم با آن‌ها درگیر شویم که تعدادمان خیلی کم است".

ولی داریوش جواب داد:

"اگر بدون معطلی و با اعتماد به نفس وارد شویم،

با توجه به رتبه و مقامی که داریم جرات مقابله با ما را پیدا نمی کنند و به احترام ما اجازه می دهند که وارد شویم".

در آخر جمع با نظر داریوش موافقت کرد و گروه 7 نفره به سمت دربار حرکت کرد. طبق پیش بینی داریوش، نگهبان ها به خاطر جایگاهی که داشتند با آن ها مقابله نکردند و آن ها را به کاخ راه دادند.

آن 7 نفر هم مستقیم سراغ پادشاه دروغین رفتند. نزدیک اتاق گوماته که شدند با نگهبانان جلوی در درگیر شدند و بعد از کشتن نگهبانان، رفتند داخل و در نهایت بردیای دروغین به دست داریوش کشته شد و حکومت 7 ماهه اش به پایان رسید. برادر گوماته هم همان روز کشته شد و در سراسر شهر تمام مغ ها، چه آن ها که همدست گوماته بودند و چه آن ها که اصلا خبر نداشتند هم کشته شدند. تا چندین سال بعد، سالروز کشتن مغ ها به عنوان روز مغ کشون در ایران جشن گرفته می شد.

## داریوش پسر حاکم پارت

داریوش که در زبان پارسی باستان داروییهوش تلفظ می شده به معنی دارنده خوبی هاست. بعضا هم می گویند نام کاملش داریاوهومنه بوده، یعنی کسی پندار نیک را پشتیبانی می کند. داریوش پسر ویشتازپه، حاکم پارت بود. اسم مادرش آسان تر است: روزگونه

داریوش فرزند ارشد خانواده و جانشین پدر برای حاکمیت پارت بود. او بعدها که با دختر کوروش ازدواج کرد، داماد کوروش شد. یعنی زمانی داماد کوروش شد که نه کوروش زنده بود و نه هیچ کدام از پسرهایش ولی قبل از اینکه داریوش با آتوسا ازدواج کند هم با کوروش فامیل بود.

آن ها هر دو از نسل هخامنش بودند. پدر بزرگ پدر بزرگ داریوش می شده پدر بزرگ پدر کوروش! یعنی هر دو آن ها از یک خاندان بودند و شاید یکی از دلایلی که بین آن 7 نفر داریوشادشاه شد، همین همخوانی اش با کوروش بوده است.

داریوش وقتی 21 ساله بود، با اجازه پدرش به خدمت سپاه کمبوجیه درآمد و نیزه دار سپاه او شد که سمت بزرگی بود. حتی بعضی منابع می گویند زمان برگشت از مصر، داریوش با کمبوجیه بوده و داستان بردیای دروغین را مستقیم از زبان خود کمبوجیه شنیده است.

برای بررسی داستان زندگی داریوش یکی از اصلی ترین و معتبرترین منابع، سنگ نگاره های داریوش در کوه بیستون است. کوه بیستون یکی از مهم ترین و مشهورترین سندهای تاریخ جهان و مهم ترین متن تاریخ زمان هخامنشی ها است.

## کوه بیستون یکی از مهم ترین آثار داریوش

قبل از داریوش متاسفانه کوروش و کمبوجیه هیچ نوشته مکتوبی از خودشان باقی نگذاشته بودند، ولی خوشبختانه داریوش در کوه بیستون بسیاری از اتفاقات تاریخی و شرح پیروزی هایش را مکتوب کرده، و همه را روی کوه کنده کاری کرده است.

این سنگ نوشته یک تصویر بزرگ دارد با کلی نوشته اطرافش که می توانید در کانال پادکست رخ این تصویر را ببینید. اگر به این سنگ نوشته دقت کنید، تقریباً وسط تصویر داریوش را می بینید که مردی زیر پایش افتاده و داریوش پایش را روی او گذاشته است. کسی که آن زیر است، گوماته است.

در ماجرای حمله 7 نفری به کاخ، یکی از آن هفت نفر به نام وین فرنه شجاعت زیادی از خودش نشان داد و داریوش بعد از پادشاهی، بالاترین پست یعنی کمانداری را به او داد.

اصلاً قبل از او چنین پستی وجود نداشت و داریوش این پست را فقط به خاطر ایشان به وجود آورد. در تصویر هم پشت سر داریوش، او با کمانش ایستاده است. بعد از پست کمانداری،

بالاترین سمت پست نیزه دار بود که به پدر زن اول داریوش داده شد، که او هم در تصویر پشت سر وین فرنه با نیزه اش ایستاده است.

در تصویر 9 نفر هم دست بسته جلوی داریوش ایستادند که جلوتر آن ها را معرفی می کنیم. در قسمتی از سنگ نوشته کوه بیستون داریوش گفته:

"کسی را یارای گفتن چیزی در مورد گوماته مغ نبود تا من رسیدم.

آنک من از اهورا مزدا یاری خواستم و با چندمرد آن گوماته مغ را کشتم و فرمانروایی را از او ستاندم، و به خواست اهورا مزدا من پادشاه شدم".

## ماجرای انتخاب داریوش به عنوان پادشاه

ماجرای انتخاب داریوش به عنوان پادشاه هم در نوع خودش خیلی جالب است. هرودوت یونانی که به او لقب پدر تاریخ را دادند در کتابش گفته: "بعد از اینکه این هفت نفر بردیای دروغین را کشتند، تصمیم گرفتند که از بینشان یک نفر را انتخاب کنند تا پادشاه کشور شود. ولی تصمیم گرفتند فردا صبح همگی با اسب هایشان به بالای تپه ای بروند و هرکدام از اسب ها که زودتر شیهه کشید، صاحب آن اسب پادشاه امپراتوری شود".

بعد هم هرودوت می گوید: "مسئول اصطبل داریوش، بقیه را فریب می دهد و شب قبل، اسب داریوش را با مادیانش به محل قرار می برد و آنجا اسب را از مادیانش جدا می کند. فردا صبح که داریوش با اسبش به محل قرار می رود، اسب به محض اینکه می بیند مادیانش آن جا نیست شروع می کند به شیهه کشیدن و اینگونه، داریوش پادشاه ایران می شود".

این روایت خیلی عجیب است و روایات بسیاری به آن استناد کردند که مسلما تخیلی است. هرودوت از این داستان های عجیب و غریب زیاد گفته است. کتاب تاریخ هرودوت در اصل 9 کتاب است که در قسمتی از این کتاب ها به سرنوشت کوروش، داریوش، کمبوجیه و خشایارشا اشاره شده است و هرودوت افسانه و داستان را با هم قاطی کرده است به خصوص، در مورد جنگ ایران و یونان کاملا جانبدارانه روایت کرده است.

آنچه مشخص است این است که بعد از کشته شدن بردیای دروغین، احتمالا با مشورت اعضا داریوش پادشاه هخامنشیان می شود. داریوش 28 ساله طبق رسم با آتوسا همسر و خواهر کمبوجیه که بعدش هم همسر گوماته شده بود و کمی هم، از خودش بزرگتر بود، ازدواج می کند.

## حاصل ازدواج داریوش با آتوسا، دختر کوروش

آتوسا، خشایارشا و سه پسر دیگر را به دنیا می آورد. غیر از این داریوش با خواهر کوچکتر آتوسا به نام آرتیستون هم ازدواج می کند. آرتیستون سوگلی داریوش هم بوده هرچند که آتوسا نیرومندترین زن حرمسرا بوده و داریوش، احترام زیادی هم برایش قائل بوده اما سوگلی اش آرتیستون بود.



البته داریوش با دختر بردیا هم ازدواج کرد و قبل از پادشاهی هم داریوش ازدواج کرده بود و بچه هم داشت. بعد از به قدرت رسیدن یکسال اول پادشاهی اش سخت ترین دورانش بود. اکثر ساتراپی ها شورش کرده بودند و خودمختار شده بودند.

آن زمان پادشاهی هخامنشی از تعدادی ساتراپی یا ایالت تشکیل شده بود. این ساتراپی ها علاوه بر اینکه از قوانین دولت مرکزی تبعیت می کردند، گاهی برای خودشان هم قوانین ساتراپی داشتند و بنا به وسعت و ثروتی که داشتند به دولت مرکزی کالیات می دادند.

شاید در دوران امروزی شبیه ترین نوع حکومت به پادشاهی هخامنشی حکومت آمریکا باشد که، ایالت های مختلفی دارد و بعضی از آن ها قوانین خاص خودشان را هم دارند. در زمان داریوش هم بین 20 تا 30 ساتراپی بود که به فرماندارشان هم ساتراپ می گفتند. اکثر آن ها از اوضاع نابسامان حکومت مرکزی سوء استفاده کردند و اعلام خودمختاری کردند.

خوبیش هم این بود که آن ها باهم متحد نشده بودند و گرنه اصلا نمی شد جلوی آن ها را گرفت. اول از همه ایلامی ها شورش کردند و شخصی به نام آسینه اعلام پادشاهی کرد. داریوش یک پیک برای آن ها فرستاد و تهدیدشان کرد، آن ها هم ترسیدند و آسینه را خودشان دستگیر کردند و پیش داریوش فرستادند. داریوش هم او را دار زد.

## تاریخ در بیستون!

در تصویر بزرگ بیستون، آسینه اولین نفری است که دست بسته جلوی داریوش ایستاده، و 8 نفر دیگر پشت سرش ایستادند.

البته بقیه جنگ ها اصلا به این راحتی نبود. بعد ایلام داریوش بلافاصله به سمت بابل رفت و شورش آنجا را سرکوب کرد و به گفته خودش: به خواست اهورا مزدا بابل را هم گرفت.

در تصویر بیستون نفر دوم که دست بسته ایستاده پادشاه شورش بابل بود و به دستور داریوش کشته شد. شورش های ایلام و بابل سرآغاز سلسه ای از شورش های دیگر بود. در سلسه جنگ های پشت همی که داریوش بعد از پادشاهییش داشت، بیشتر از همه شورش ایالت پارت او را ناراحت کرد.

چون خودش اهل پارت بود و انتظار نداشت آن ها هم شورش کنند. نکته جالب اینکه در پارت هم کسی گفته بود من بردیا پسر کوروشم انگار مد شده بود.

داریوش هم با اینکه تعداد افراد سپاهش زیاد نبود، به سراغ بردیا دروغین دوم رفت و با کلی تعقیب و گریز توانست شکستش بدهد.

بقیه ساتراپ ها هم به ترتیب سرجایشان نشستند و حتی مصر هم که موقتا از دست رفته بود، دوباره کاملاً زیر پوشش دولت مرکزی رفت. این وسط ایلامی ها هم داستانشان جالب بود. آن ها در یک سال سه بار شورش کردند.

دفعه دوم که شورش کردند، داریوش به سمت ایلام حرکت کرد. هنوز به وسط راه هم نرسیده بود که شورش دوم هم خودش سرکوب شد. دفعه سوم دیگر داریوش خودش نرفت و پدر زنش را به ایلام فرستاد و شورش را سرکوب کرد.

### نحوه برخورد داریوش با دشمنانش

داریوش در جنگ ها خیلی بی رحم با دشمنانش برخورد می کرد. چندتایی از این سران شورش را وقتی دستگیر کردند، داریوش دستور داد بینی و گوش و زبانشان را می بریدند و بعدهم چشمشان را در می آورند، و جلوی در کاخ تا ملت ببینند تا درس عبرت بشود بعد هم آن ها را دار می زد.

او در عرض یکسال 19 تا جنگ کرد و 9 شاه را سرکوب کرد و آن 9 نفری که در تصویر بیستون، جلوی دست بسته ایستادند همین 9 پادشاه هستند.

داریوش در کتیبه بیستون می گوید:

"این است آنچه به خواست اهورا مزدا در همان یکسال پس از شاه شدنم انجام دادم. 19 جنگ انجام دادم و 9 شاه را گرفتم. این است عاقبت سرزمین هایی که نافرمان شدند. دروغ آن ها را نافرمان کرد.

زیرا این شاهان به مردم دروغ می گفتند پس اهورا مزدا آن ها را به دست من داد تا هرگونه که به خواست من بود، با آن ها رفتار کنم".

### اختراع خط میخی آریایی ها توسط داریوش

کمی بعد از سرکوب شورش ها، داریوش دستور دستگیری و اعدام وین فرنه را داد. او همان کسی است که بزرگترین پست یعنی پست کمانداری را داشت و یکی از آن 7 نفری بود که، بردیای دروغین را کشتند.

جریان دستگیری از قول هرودوت اینگونه بود که گروه 7 نفره ای که بردیای دروغین را کشتند، همان موقع شرط گذاشتند که هرکسی شاه شد بدون قرار قبلی به ملاقات شاه بیایند.

یکبار که وین فرنه که به خاطر پستش به او کماندار می گوئیم، می خواست به ملاقت داریوش برود که نگهبان ها به این دلیل که داریوش در حرمسرا بود به او اجاز ورود ندادند. کماندار هم خیلی عصبانی شد و گوش و بینی نگهبان ها را برید. وقتی خبر به گوش داریوش رسید، دستور دستگیری کماندار، پسرانش و تمام مردان خاندانش را داد و همه آن ها را اعدام کرد.

منبع این روایت کتاب تاریخ هرودوت است و هیچ رفرنس معتبر دیگری وجود ندارد. در هر صورت آنچه مشخص است اینجاست که، کماندار به دستور داریوش،

اعدام شده و بعد از اعدامش هم مقام کمانداری را منسوخ کرد، و بالاترین مقام نیزه دار شد که دست پدر زن اول داریوش بود.

بعد از سرکوب شورش ها از اولین اقداماتی که داریوش انجام داد دستور اختراع خط میخی آریایی بود. تا آن زمان هخامنشی ها از کاتب هایی استفاده می کردند که خط ایلامی بلد بودند، و حتی مهر شاهی آن ها هم خط ایلامی بود و ایرانی ها از خودشان خطی نداشتند. این موضوع غرور داریوش را خدشه دار کرده بود.

برای همین در زمستان سال 520 قبل از میلاد،

دستور داد بی درنگ یک خط ایرانی اختراع کنند که همان خط میخی هخامنشی یا خط میخی پارسی باستان!

## علم تاریخ تا ابد سپاسگزار داریوش خواهد بود

توجه داشته باشید که خط میخی انواع مختلفی دارد و سال ها قبل از این اختراع شده بود و به فرمان داریوش، خط میخی خاص ایرانی ها اختراع شد.

شاید در نگاه اول این فرمان برای خط شناسان آن زمان خیلی عجیب بود چون، تمام خط های شرق باستان به واسطه تکاملی پیچیده و پر زحمت به وجود آمده بودند، و نتیجه این دستور داریوش هم اختراع خطی بود که ایرادهای زیادی به آن وارد بود.

ولی فایدهش هم این بود که بالاخره ایرانی ها صاحب خط مخصوص خودشان شده بودند و، علم تاریخ هم تا ابد سپاسگزار داریوش خواهد بود. چون توسط این خط میخی فارسی بود که امکان بازخوانی تمام خط های میخی در تمام جاهای دیگر فراهم شد.

او سنگ نوشته های بیستون را به سه زبان خط میخی ایرانی، خط ایلامی و خط بابلی نوشته بود و چون یک عبارت را به سه زبان نوشته بود، دانشمندان توانستند خط میخی ایرانی را ترجمه کنند و از روی آن تمام خطوط میخی دیگر در دنیا ترجمه شد.

در جنگ های داریوش سرکوب شورش ها، خرابی های زیادی را هم به وجو آورده بود و او، بلافاصله شروع کرده بود به درست کردن خرابی ها از املاک گرفته تا آتشکده های زرتشتی و از همه جالب تر بازسازی معابد ادیان دیگر!

زمان های قبل تر کوروش به یهودی های تبعید شده کمک کرده بود که به فلسطین برگردند و، برای خودشان سرپناهی در اورشلیم بسازند.

ولی معابد آن ها با جنگ های داخلی که اتفاق افتاده بود از بین رفتند و، در زمان داریوش او دستور بازسازی معابد آن ها را داد و حتی برای معابد جیره غذایی هم تعیین کرد.

برای اینکه دوباره به آن ها آسیبی نرسد و جیره آن ها قطع نشود، گفت: "هرکسی از قرمان من سرپیچی کند و به معابد دست درازای کند، خونه زندگی اش با خاک یکسان می شود و خودش هم اعدام می شود". البته داریوش یک قانونی هم برای تمام ادیان در نظر گرفته بود که می توان گفت بزرگترین کاری است، که داریوش انجام داده است!

## داریوش هیچ فرقی میان ادیان مختلف نمی گذاشت

او قربانی کردن تمام حیوانات را در تمام معابد برای تمام ادیان ممنوع کرد! هیچ آیینی حق نداشت حیوانی را قربانی کند و تا سه نسل هم این آیین برقرار بود. داریوش هیچ تفاوتی بین ادیان مختلف نمی گذاشت و این را در عمل به همه اثبات کرد. به عنوان مثال برای اینکه داریوش بین قوم ها تفاوتی نمی گذاشت:

پزشک دربار کمبوجیه یک پزشک مصری بود که بعد از به قدرت رسیدن داریوش پزشک مخصوص او هم شده بود. داریوش به او دستور می دهد به مصر برگردد و خانه های زندگی را که در جنگ های با ایران خراب شده بودند از نو بسازد.

خانه های زندگی شبیه درمانگاه امروزی بودند که با بودجه و حمایت داریوش بازسازی شدند و، از روز اول هم بهتر شدند و علاوه بر آن از بین افرادی جویای علم تعدادی از آن ها انتخاب شدند تا، در معبد های بزرگ مصر که بعضی از آن ها خانه های زندگی بودند تربیت شوند و یک جورایی پزشک های آینده بشوند. در واقع داریوش آن ها را بورسیه کرده بود. در این معبد های بزرگ و خانه های زندگی کتابخانه و بخش مخصوص ادوات و تجهیزات پزشکی هم بود. یک اتفاق جالب دیگر هم در مصر افتاد.

در زمان حمله کمبوجیه به مصر گاو آپیس که مصری ها آن را می پرستید، مرد. هرودوت می نویسد که کمبوجیه با خنجر این گاو را زخمی کرد و آن را کشت ولی، بعضی از منابع دیگر هم می گویند که کار کمبوجیه نبوده است. داریوش که فهمید این گاو برای مردم عزیز است، دستور داد با تشریفات کامل آن را به شهر مردگان بفرستند و بعد از مومیایی کردن و انجام تمام آیین ها، در جای بی نظیری که برایش آماده کرده بودند، دفن کردند.

## مصری ها لقب شعاع خدای خورشید را به او دادند

همه ما می دانیم داریوش ذره ای به اعتقادات مصری ها باور نداشت و خودش هم یکتاپرست بود، ولی اینجوری به عقاید دیگران احترام می گذاشت. این حرکت داریوش باعث شد برخلاف کمبوجیه برای مردم مصر عزیز شود و، مصری ها به او لقب "شعاع خدای خورشید" را دادند.

داریوش که دید اوضاع مصر به هم ریخته است و قوانین درستی هم ندارند، با کمک روحانیون و کائن های مصری قوانینی را جمع آوری کردند و همه را در طومار پاپيروس نوشتند. قبل از داریوش هم 5 مصری دیگر این قوانین را نوشتند و در واقع داریوش کار نیمه تمام آن ها را تمام کرد. به این ترتیب نام داریوش علاوه بر اینکه به عنوان فرعون مصر ثبت شده، به عنوان آخرین فرد از 6 قانون گذار مصری برای همیشه در تاریخ مصر ماندگار شد.

کمی بعد وقتی داریوش از مصر به لیبی سفر می کند و بعد از 5 روز شترسواری به منطقه ای، به نام واحه لیبی می رسد می بیند آب خیلی کم است و مردم از کم آبی رنج می برند. برای همین دستور می دهد از پایتخت، مقلی ها به آنجا بیایند و با دانشی که داشتند به مردم یاد بدهند که چگونه می توانند چاه های عمیق بکنند.

خود مقنی های ایرانی هم اغلب چاه هایی می کردند که عمقشان بیش از 120 متر بوده و هنوز هم، مردم آن مناطق از آن ها استفاده می کنند.

یکی دیگر از طرح های بزرگ داریوش که به راستی او را برای همیشه در تاریخ ماندگار کرده، حفر کانال سوئز است.

کانال سوئز دریای سرخ را به دریای مدیترانه وصل می کند.

قبل از داریوش یکی از فرائنه مصر سعی کرده بود این کار را انجام بدهد ولی انقدر طرح بزرگ و دشوار بود که، نیمه کاره آن را رها کرده بود.

ولی داریوش عزمش را جزم کرده بود که این کار بزرگ را او انجام بدهد.

### حفر کانال سوئز

داریوش ابتدا سراغ معمارها و هنرمندان مصری رفت که در تخت جمشید کار می کردند و، از آن ها در مورد کانال ناتمام چندتا سوال پرسید.

ولی کسی نتوانست اطلاعات خوبی به او بدهد.

برای همین تصمیم گرفت یک کشتی اکتشافی را به آنجا بفرستد تا بررسی کنند و نتیجه را هم به داریوش اعلام کنند.

بعد از اینکه تحقیقات اولیه تمام شد، داریوش علی رغم تمام سختی ها و مخارجی که این پروژه عظیم داشت، دستور حفر کانال را داد.

کانالی به طول 84 کیلومتر که داخل آن دوتا کشتی همزمان می توانستند از کنارهم رد شوند.

دقت کنید که در مورد 2500 سال پیش صحبت می کنیم با تجهیزاتی که آن زمان داشتند.

کانالی به طول 84 کیلومتر و عرض 45 متر که برای حفر آن باید فقط 12 میلی متر مکعب خاک برداری می کردند و، داریوش این کار را کرد.

البته مسیر کانال فعلی با مسیری که داریوش زد کمی فرق می کند.

کانال فعلی در سال 1869 و بعد از 10 سال کار ساخته شد و جالب است که 2500 سال قبلش هم، داریوش با آن امکانات 10 ساله این کانال را احداث کرده است.

کمی بعد داریوش در میان شاهزادگان و مقامات بزرگ ایرانی و خارجی سوار در کشتی، و در کنار ولیعهدش خشایارشا از میان کانال سوئز عبور کرد و کانال را افتتاح کرد.

داریوش روی سنگ نوشته هایش گفته:

"من فرمان کنندن این آب راه را دادم.

از رودی به نام نیل که در مصر جاری است تا دریایی که از پارس می رود.

پس از اینکه این آب راه به همانگونه که فرمان داده بودم کنده شد، کشتی ها از مصر از میان این آب راه به سوی پارس رفتند. همانگونه که مرا میل و کام بود".

داریوش ثابت کرد که اگر یک نفر در دنیا می توانست این کار بزرگ را انجام بدهد آن یک نفر فقط او بود؛ داریوش هخامنشی!

## نبرد مهم داریوش با سکاها

ماساگت ها یا سکاها تیزخود، قومی بودند که در نزدیکی دریای خزر زندگی می کردند و برای اینکه کلاه خودهای نوک تیز روی سرشان می گذاشتند به آن ها سکاها تیزخود هم می گفتند.

البته نباید با سکاها جنوب روسیه که جلوتر به آن ها اشاره می کنیم اشتباه گرفته شوند. ماساگت ها یا سکاها تیزخود همان قومی هستند که کوروش در جنگ با آن ها کشته شد. پس داریوش برای انتقام کوروش هم که شده به آن ها حمله کرد و آن ها را شکست داد و تصاویر این انتقام بزرگ را روی کوه های بیستون حکاکی کرد.

## سکاها جنوب روسیه و جنگ معروف داریوش با آن ها

با توجه به اینکه سکاها جنوب روسیه همیشه یک خطر دائمی برای چادرنشینان شمال ایران به حساب می آمدند، داریوش تصمیم گرفت برای محافظت از مرزهای ایران به آن ها حمله کند. ولی یک مشکل بسیار بزرگ سر راه داریوش بود.

سکاها اصلا شهر و زندگی ثابت و مشخصی نداشتند. آن ها غالبا کمانداریایی بودند که کشاورزی نمی کردند و دام داشتند و تقریبا زندگی عشایری داشتند. برای همین هروقت داریوش سراغ آن ها می رفت، آن ها فرار می کردند و قبل از فرار هم چاه های آب را خشک می کردند، چراگاه ها را نابود می کردند، زمین ها را آتش می زدند که سپاه داریوش نه آب داشته باشد و نه به راحتی بتواند پیش روی کند.

سکاها گاهی جنگ های پارتیزانی هم می کردند. یهو چند نفری از پشت سر حمله می کردند و چند نفر را می کشتند و، تا سپاه بخواهد بفهمد با اسب هایشان فرار می کردند.

این تعقیب و گریز همچنان ادامه داشت تا اینکه یکجا با تنگه بسفر رسید و باید، برای ادامه تعقیب سپاه را به آنطرف آب دریا می رساند.

خیلی ها فکر می کردند داریوش منصرف می شود و برمی گردد ولی او منصرف نشد و، حرکتی کرد که برای همیشه در تاریخ ماندگار شد. او دستور داد کشتی های ایرانی به تنگه آمدند و عرض تنگه پر شد از کشتی های ایرانی! سپاه داریوش هم از روی این کشتی ها رد شدند و خودشان را به آنطرف دریا رساندند.

## سختگیری در تربیت فرزندان

البته در نهایت هم داریوش دستش به سکاها نرسید ولی توانست آن ها را از مرزهای ایران کاملاً دور کند و بعضی از سرانشان را هم دستگیر کند و به قانون بسپارد. قانونی که در احکامش قاضی خیلی باید دقت می کرد تا عدالت را رعایت کند. در اجرای عدالت اگر قاضی رشوه می گرفت به اشد مجازات محکوم می شد.

در یک مورد پوست یک قاضی که رشوه گرفته بود را کردند و با آن بندهای چرمی درست کردند و، روی صندلی قضاوتش کشیدند تا درس عبرتی برای دیگران شود. در تاریخ جهان اسم داریوش به عنوان سامان دهنده فرمانروایی بزرگ هخامنشی و پادشاهی که عادل، منظم و سخت گیر بوده ثبت شده است.

شیوه اخذ مالیات از هر ساتراپی بنا بر قدرت مالی و داشته های آن ساتراپی بوده است. یک قانون هم در تمام ساتراپی ها وضع کرده بود که در صورتی که زمین بایری را بتواند آباد کند تا 5 نسل بعدش، می تواند بدون پرداخت مالیات از آن زمین استفاده کند.

در حساب و کتاب هم داریوش به قدری سختگیری می کرد که گاهی مخالفانش می گفتند: انگار بیشتر کاسب است تا پادشاه! او در تربیت بچه هایش هم بسیار سخت گیر بود. افلاطون درباره این سختگیری می گوید:

"همین که فرزند شاه ایران به دنیا می آمد جشن های بزرگی برپا می شد و، هر سال هم تولد فرزندان شاه را جشن می گرفتند. در حالی که از تولد ما همسایه بغلی مان هم مطلع نمی شد.



بچه ها زیرنظر خدمه ماهر و تربیت شده ای بزرگ می شدند. وقتی 7 سالشان می شد، سوارکاری یاد می گرفتند و بعد از آن هم شکار را یاد می گرفتند.

وقتی 14 ساله می شدند، مریبان مذهبی حکمت زرتشت را آموزش می دادند. مربی های دیگر آیین کشورداری را یاد می دادند. مربی سوم راه و رسم برقراری عدالت و مربی چهارم راه و رسم شجاعت و دلوری را آموزش می دادند. در تمام این مراحل سختگیرانه به تربیت فرزندان پادشاه بسیار توجه می شود".

### تخت جمشید بزرگترین و باشکوه ترین بنای دوران باستان

این نظم و سختگیری ها در ایجاد بنای بزرگ تخت جمشید هم باعث شد جهان، شاهد بزرگترین و باشکوه ترین بنایی باشد که بشر در دوران باستان ساخته است. البته اسم اولیه این بنا پارسه بوده و بعدها به نام تخت جمشید معروف شده است.

بنیان گذار تخت جمشید داریوش بود و بعد از او خشایارشا و اردشیر اول هم آن را تکمیل کردند و، این بنای باشکوه تقریباً تا 200 سال بعد که اسکندر آن را خراب می کند بنایی بوده که هر سال نوروز، پادشاه آنجا می رفته و ساتراپ های کل کشور و اهالی دربار پادشاه آنجا جمع می شدند و عید را جشن می گرفتند.

### دربار پادشاه

این دربار ساز و کار بسیار جالبی داشته است. کل دربار یک وزیر داشت که به او فرمانده چوب به دستان شاه می گفتند. در دربار 5 گروه چوب به دست وجود داشت که کارهای دربار بین افرادشان تقسیم می شد و، هر گروه هم یک رئیس داشت که زیرنظر وزیر دربار کار می کرد.

وزیر دربار برای خودش 300 غلام و یک قائم مقام هم داشت. اصلاً پست قائم مقامی از زمان داریوش در کشور باب شد و هنوز هم به یادگار مانده است. البته داریوش به درباری ها هم به اندازه کافی می رسید تا کمتر طمع مال داشته باشند. مثلاً اگر جیره یک روز کارگر یک لیتر آرد بود، جیره یک روز وزیر دربار 175 لیتر آرد، گوسفند و شراب بود.

توجه داشته باشید که آن زمان دستمزدها غالباً کالا بود و مردم در بازار کالاهایشان را با هم عوض می‌کردند. جالب است که در بعضی قسمت‌ها تعداد کارمندان زن از مردها بیشتر بوده است. اگر زنی باردار بود و سرکار می‌آمد جیره اش در زمان بارداری بیشتر می‌شد.

بعد از اینکه بچه هم به دنیا می‌آمد می‌توانست بچه را سرکار ببرد و به دایه‌هایی که آنجا بودند، بسپارد یعنی مثل مهدکودک‌های امروزی! چندتا پست جالب هم در ساختار پادشاهی داریوش بود که فهمیدنشان خالی از لطف نیست. اولی چشم شاه بود.

کسی که این پست را داشت به همراه گاردی که داشت به ایالت‌های مختلف سر می‌زد و به آن‌ها نظارت می‌کرد.

### چشم شاه!

اگر ساتراپی مالیات کمی می‌داد او را مجازات می‌کرد، اگر مشکل داشت به آن‌ها رسیدگی می‌کرد و خلاصه نمانده شاه بود. پست بعدی چشم کوچک شاه یا خبرگیر بود. چون چشم شاه وقت نمی‌کرد مداوم به همه ساتراچی‌ها سر بزند، این خبرگیرها به نمایندگی از آن‌ها می‌رفتند که ببینند تصمیماتی که چشم شاه گرفته انجام می‌شود یا نه! در نهایت هم گزارشش را به چشم شاه می‌دادند.

خبرگیرها مخفیانه کار نمی‌کردند و به عنوان نماینده چشم شاه سر می‌زدند. حالا پست دیگری هم بود به نام گوش شاه! آن‌ها مامور مخفی بودند و خیلی هم دقیق مشخص نیست که زیرنظر کی کار می‌کردند. همه هم از آن‌ها می‌ترسیدند و کارشان هم مشخص است دیگر!

### سازمان پیک داری شاهنشاهی

قبل از اینکه این مورد را بخواهم توضیح بدهم باید بدانید که وسعت امپراتوری خیلی بزرگ بوده است، یعنی اگر با نقشه امروزی بخواهم بگویم که کشورهای تحت سلطه هخامنشی شامل کدام کشورها بودند، باید بگویم شامل کل یا بخشی از این کشورها بودند:

پاکستان، هند، چین، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرقستان، ترکمنستان، عمان، امارات، آذربایجان  
ایران، ارمنستان، گرجستان، روسیه، ترکیه، قبرس، بلغارستان، یونان، مقدونیه، آلبانی، اوکراین، مولداوی،  
رومانی، عراق، کویت، عربستان، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، اریتره، لیبی، سودان و اتیوپی!

یعنی ایران در سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا بوده است.

بعضی از شهرهای امپراتوری هم خیلی مهم بودند مثل شوش، بابل و سارد!  
شوش که در استان خوزستان است، بابل در عراق امروزی است و سارد هم نزدیک استانبول امروزی است.

داریوش جاده ای کشید به نام جاده شاهنشاهی که شهر سارد را به شوش وصل می کرد.

یعنی از استانبول تا خوزستان!

جاده ای به طول 2700 کیلومتر!

در طول این جاده شاهی 111 چاپارخانه و کاروانسرا هم درست کرد که در هر کدام اسب های تازه نفس آماده حرکت  
بودند.

وقتی قرار بود خبری از شوش به سارد برود،

اولین پیک سوار اسب می شد و یک روز تمام با اسب می تاخت و خبر را به پیک دوم می داد.

پیک دوم با اسب تازه نفس مسیر را ادامه می داد و همینگونه ادامه می دادند تا خبر به سارد برسد.

آن زمان یک کاروان معمولی سه ماه طول می کشید این مسیر شاهی را از ابتدا تا انتها بخواهد برود.

در حالی که پیک های سازمان پیک داری داریوش همین مسیر را در کمتر از 7 روز بدون وقفه می رفتند.

هرودوت می گوید: "هیچ جنبنده ای سریع تر از پیک های شاهی ایران وجود نداشته است".

در کتیبه بیستون داریوش درباره این نظام پستی می گوید:

"نه برف نه باران نه گرما نه تاریکی شب نمی تواند این پیک ها را از انجام تند و تیز وظیفه شان را بازدارد".

این صحبت داریوش،

امروزه شعار اداره پست در آمریکا است و همین جمله روی سردر بزرگ اداره پست نیویورک هم نوشته شده است.

## جنگ داریوش با یونانی ها

داریوش کلا دوتا جنگ معروف با یونانی ها دارد.

اولین نبرد لاد است.

آنطرف شهر سارد، شهرهای یونانی بوده که در زمان داریوش جرء قلمرو ایران نبودند. یکی از این فرماندهان یونانی شورش می کند و چند شهر را هم می گیرد.

در آخر هم به سارد حمله می کند و شهر را به آتش می کشد. داریوش هم بلافاصله به آنجا لشکرکشی می کند و به راحتی سپاه یونانی ها را شکست می دهد و، چند شهر یونانی را هم تسخیر می کند. محاصره و غارت این شهرهای یونانی به قدری فجیع بوده که سال ها سوژه نمایشنامه ها و تئاترهای یونان بوده است.

چون یونانی ها سارد را به آتش کشیده بودند لشکر ایران هم به شهرهایشان رحم نکرده بود. این جنگ تمام می شود و لشکر داریوش برمی گردد اما وقتی برمی گردد متوجه می شود که، بازهم در برخی شهرهای یونان مثل اسپارت و آتن کارهایی می کنند.

پس داریوش پیکری به اسپارت می فرستد که اخطار بدهد. اسپارتی ها نامردی می کنند و برخلاف اخلاق و قواعد دیپلماتیک مرسوم، سفرای داریوش را می کشتند. آتنی ها که از این کار مطلع شدند فهمیدند که داریوش ساکت نمی نشیند و خودشان را برای جنگ با داریوش، آماده کردند و از اسپارتی ها هم کمک خواستند.

اسپارتی ها گفتند کمک می کنیم ولی به بهانه جشن های مذهبی، نیروهایشان را برای کمک نفرستادند. اینم بدانید که آتن خیلی نزدیکتر به مرزهای ایران بود و اسپارت کمی فاصله داشت. برای همین آتنی ها خودشان را آماده جنگ کردند چون داریوش برای رسیدن به اسپارت باید از روی آتن رد می شد.

## سپاه جاویدان داریوش

قبل از اینکه وارد جنگ دوم داریوش با یونانی ها شویم بهتر است با سپاه جاویدان داریوش هم آشنا شوید. سپاه جاویدان یک سپاه 10 هزار نفری بود که از نیرومندترین و قوی ترین مردان ایران تشکیل شده بود.

تعداد افراد هم همیشه ثابت 10 هزار نفر بود نه کمتر و نه بیشتر! همیشه چند نفری رزرو بودند و به محض اینکه یکی از افراد اصلی سپاه می مرد، یکی از افراد رزرو به سپاه اضافه می شد. اسم اصلی این سپاه را هم کسی نمی داند و اسم سپاه جاویدان را هم هرودوت روی این سپاه گذاشته است.

تمام کشورهای همسایه به شدت از این سپاه حساب می بردند و این سپاه، تا به حال در هیچ جنگی شکست نخورده است.

حالا داریوش با سپاه جاویدانش به آتن لشکر می کشد و در دشتی به نام دشت ماراتن، دو سپاه ایران و یونان به هم می رسند.

برای همین اسم جنگ دوم، ماراتن شد. یونانی ها که می دانستند جلوی سپاه داریوش نمی توانند دوام بیاورند و تعداد نفراتشان هم کمتر است، یک تاکتیک عجیب و جسورانه ای را به کار بردند.

سپاه جاوید در لشکر ایران همیشه وسط جبهه قرار می گرفت. یونانی ها فقط چندردیف سرباز جلوی سپاه ایران گذاشتند و بیشتر نیروهایشان را گوشه های چپ و راست سپاه گذاشتند. برخلاف تصور سپاه ایران، این سپاه یونان بود که ناگهان به سمت سپاه ایران حمله کرد.

### **سپاه ایران را مجبور به عقب نشینی کردند!**

آن تعداد از سربازان یونانی که جلوی سپاه یونان بودند در اصل مرگشان از قبل حتمی بود و، فقط باید می توانستند چندساعتی معطل کنند. ولی از دو طرف جبهه سپاه ایران را مغلوب کرد و از پشت به سپاه ایران حمله کرد. اینطوری سپاه ایران را مجبور به عقب نشینی کردند و جنگ ماراتن به نفع یونانی ها تمام شد.

هرودوت می نویسد:

"بعد از شکست ایران، یکی از جنگجویان یونانی با تجهیزات کامل نظامی، مسافت 42 کیلومتری از دشت ماراتن تا آتن یک نفس می دود تا خبر پیروزی را به آتن برساند. وقتی به آتن می رسد و خبر را می دهد از شدت خستگی می میرد. از آن زمان به بعد مسابقه معروف دوی ماراتن برای یادبود همین اتفاق برگزار می شود".

البته خیلی نمی توان به داستان های هرودوت اطمینان کرد. در مورد تعداد افراد دو طرف جنگ هم روایت های مختلفی است. برخی منابع جانبدارانه یونانی تعداد افراد ایران را حتی تا 600 هزار نفر هم گفتند و، مقابل تعداد یونانی ها را 10 هزار نفر اعلام کردند.

از این طرف هم برخی منابع جانبدارانه ایرانی گفتند اصلا جنگ ماراتن به این شکل نبوده است و، سپاه داریوش وقتی یونانی ها فرار کردند به ایران برگشته است. مسلما این روایت ها غلط است و آنچه مشخص است اینجاست که،

تعداد سربازان یونانی از ایرانی ها خیلی کمتر بوده است و آن ها توانستند، با تاکتیک و شجاعتی که داشتند این جنگ را به نفع خودشان تمام کنند.

## پادشاهی داریوش یک نمونه موفق برای اداره دولت جهانی بود!

هرچند وقتی سپاه برمی گردد، چندسال بعد پسر داریوش یعنی خشایارشا به تلافی نبرد ماراتن به یونان حمله می کند و، آن را فتح می کند و آنجا را به آتش می کشد. این جنگ تنها نبردی بوده که داریوش در آن شکست می خورد و داریوش تنها چهارسال بعد از این جنگ، در حالی که داشت سپاه را برای جنگ آماده می کرد، مریض می شود و یکماه بعد از مریضی هم در سن 64 سالگی به مرگ طبیعی از دنیا می رود.

بعد از مرگش با توجه به وصیتی که کرده بود، پسرش خشایارشا جانشینش می شود. جالب است که خشایارشا پسر بزرگ داریوش نبوده و او از ازدواج اولش پسر بزرگتری هم داشته، ولی طبق رسم پادشاه جانشینش را از میان پسرانش بزرگ می کرده است.

نکته جالب این است که همه فکر می کنند اسم پسر داریوش، خشایارشا بوده و چون به پادشاهی رسیده به او خشایارشا می گوئیم، در حالی که اسم اصلی اش خشایارشا بوده است. داریوش هخامنشی که پایه های اخلاقی پادشاهی اش احترام به باورهای مردم، احترام به آزادی فردی و قومی و پشتیبانی از ناتوان ها در مقابل نیرومندان بود.

پادشاهی داریوش در واقع یک نمونه موفق برای اداره یک دولت جهانی بود، و در سال 1960 سیاره تازه کشف شده ای را به افتخار داریوش به نام سیاره "داریوش 7210" نام گذاری کردند تا، نامش در آسمان ها هم جاوید بماند.

## وصیت نامه داریوش خطاب به پسرش خشایارشا

"اینک که من از دنیا می روم 25 کشور جزء امپراتوری ایران است و ایرانیان، در آن کشورها دارای احترام هستند و مردم کشورهای دیگر در ایران دارای احترام هستند.

جانشین من خشایار شاه باید در حفظ این کشورها بکوشد و راه نگهداری این کشورها این است که، در امور داخلی آن ها مداخله نکند و مذهب و شعائر آن ها را محترم شمارد.

مادرت اتوسا (دختر کوروش) بر گردن من حق دارد پس پیوسته وسایل رضایت خاطرش را فراهم کن. هرگز دوستان و ندیمان خود را به کارهای مملکتی نگمار و برای آنها همان مزیت دوست بودن با تو کافیهست. چون اگر دوستان و ندیمان خود را به کارهای مملکتی بگماری و آنان به مردم ظلم کنند و استفاده نامشروع نمایند، نخواهی توانست آنها را مجازات کنی چون با تو دوست اند و تو ناچاری رعایت دوستی نمایی.

من فرصت نکردم سپاهی به طرف یونان بفرستم و تو باید این کار را به انجام برسانی، با یک ارتش قدرتمند به یونان حمله کن و به یونانیان بفهمان که پادشاه ایران قادر است مرتکبین فجایع را تنبیه کند.

توصیه دیگر من به تو این است که هرگز دروغگو و متملق را به خود راه نده، چون هر دوی آن ها آفت سلطنت اند و بدون ترحم دروغگو را از خود بران. امر آموزش را که من شروع کردم ادامه بده و بگذار اتباع تو بتوانند بخوانند و بنویسند تا این که، فهم و عقل آنها بیشتر شود و هر چه فهم و عقل آنها بیشتر شود تو با اطمینان بیشتری حکومت خواهی کرد.

## ادامه وصیت داریوش به پسرش

همواره حامی کیش یزدان پرستی باش، اما هیچ قومی را مجبور نکن که از کیش تو پیروی نماید و، پیوسته و همیشه به خاطر داشته باش که هر کسی باید آزاد باشد تا از هر کیشی که میل دارد پیروی کند. هرگز از آباد کردن دست بردار زیرا که اگر از آباد کردن دست برداری کشور تو رو به ویرانی خواهد گذاشت در آباد کردن، حفر قنات، احداث جاده و شهرسازی را در درجه اول قرار بده.

عفو و دوستی را فراموش مکن و بدان بعد از عدالت، برجسته ترین صفت پادشاهان عفو است و سخاوت. بعد از اینکه من زندگی را بدرود گفتم،

بدن من را بشوی و آنگاه کفنی که خود فراهم کردم بر من بیچان و در تابوتی سنگی قرار بده و، در قبر بگذار اما قبر مرا مسدود نکن تا هر زمان که می توانی وارد شوی و تابوت سنگی مرا آنجا ببینی و، بفهمی من که پدر تو و پادشاه 25 کشور بودم،

مردم و تو نیز مثل من خواهی مرد زیرا سرنوشت آدمی این است که بمیرد. خواه پادشاه 25 کشور باشد یا یک خارکن و هیچ کس در این جهان باقی نمی ماند".